

بقلم : لیدیا یاقانیانچ

معلم زبان روسی دانشکده ادبیات تبریز

شاهنامه فردوسی

وحماسه مانند آن در ادبیات روسی

فردوسی فرزند هنرمند ملت ایران از نظر شاعری و ابتکاری که در این فن دارد برای ملت خود بسیار مهم و گرانبها است

عصر فردوسی مابین اواخر سلطنت سامانیان و آغاز استیلای ترکان سلجوقی است فاتحین عرب که بآدمین جدید و زبان عربی وارد ایران شدند بهترین آثار ادبیات ایران قدیم را بزبان خویش ترجمه و در بیشتر آن علاوه بر اینکه با تمدن بزرگ معنوی ایران مربوط شدند، عناصر شعر ایرانی را نیز وارد ادبیات عرب کردند و از آنطرف زبان عربی در حوزه‌های اشرافی و محافل ادبی ایران رواج یافت. در این عصر آثار علمی و ادبی نویسندگان ایرانی باینکه روح ایرانییت خود را از حیث مضمون و معنی از دست نیندهد. عموماً در لباس عربیت جلوه گر میشود

متون و نوشته‌های قدیم پهلوی، که قبل از استیلای عرب یکمده محدود از دیران و مؤبدان اختصاص داشت در این زمان تنها بعنوان مآخذ تاریخی

مورد استفاده قرار می‌گیرد. از طرف دیگر زبان فارسی پهلوی که موقعی فرمانهای شاهنشاهان ایران از ساحل رود کنگ تا وادی نیل بدان زبان نوشته میشد، بعد از شکست سیاسی ایران متروک مانده و مقام پیشین خود را در ادبیات و دولت عربی نمی‌تواند احراز کند و تنها کارش آن است که وسیلهٔ مراودهٔ طبقات و افراد جامعهٔ وسیع آنروزی ایران باشد.

هنگام حکمرانی اعراب اصول اداری منظمی که کشور ایران در عصر درخشان ساسانیان با آن اداره میشد، مختل گردید و حکومتی روی کار آمد که باملوك الطوائفی بی‌شبهت نبود و حکام آن نیز که اغلب غیر ایرانی و دست‌نشاندهٔ خلفای بغداد بودند و بسپاهیان چریک تکیه میکردند البته نه از طرف ملت ایران و نه از طرف طبقات اشراف می‌توانستند مورد کمترین اعتماد و علاقه‌ای باشند

هر قدر از نفوذ عرب کاسته می‌شود، در محافل فعال سیاسی اشراف و خواص ایرانی حس میهن‌پرستی تقویت می‌یابد و افکار مبارزه در راه استقلال ملی بیشتر تجلی می‌کند

برای جلب توجه و تهییج احساسات کلیه طبقات ایرانی در برانداختن یوغ بیگانگان تدبیری عاقلانه و کلمه‌ای قاطع لازم بود تا بتواند روح قاطبهٔ ملت را تحریک و حس غرور ملی را در آنان بیدار کند و ضمناً در مقابل رهبانیت و ترک علائق جهانی که در میان طبقات ملت رواج مییافت مانعی باشد و عظمت گذشته و تاریخ پهلوانی ایران را یادآور شود و برای باز داشتن زبان فارسی از انحطاط و زوال زمینهٔ مساعدی فراهم سازد.

— چنین تدبیر عاقلانه و کلمهٔ قاطع باشاهکار منظوم حماسی « شاهنامه » تحقق پیدا کرد. فردوسی این وظیفهٔ بزرگ تاریخی را باموفقیت انجام داد.

و بدینوسیله مسئله « بقاء و فنا » را درباره ایران روشن ساخت
 شاهنامه که در حقیقت ثروت معنوی عمومی و ملی ایران است ، در میان
 ملت عشق بزبان ملی را پرورش داد و احساسات میهن پرستی و روح مبارزه
 در مقابل زور و فشار سیاسی را در آنان تقویت کرد. فردوسی بفرخور زمان
 خود برای مدافعه فرهنگ و ملیت ایرانی قلعه ای برپا نمود که دست بشر از
 ساختن آن ناتوان است.

قرنها گذشت و نژاد تورانی باردیگر در اردوهای چنگیزی و تیموری و
 مهاجمین دیگر در اقصی بلاد پراکنده شدند.

در این زمان نیز بسیاری از ایرانیان با کلمات دانشمندان فردوسی مجهز شده
 و با محاربات خونین و آزمایشهای دشوار استقلال و آزادی کشور خود را
 بنیان گذاردند.

از این لحاظ میتوان گفت که فردوسی نه تنها یگانه پدر شعر ایرانی
 است بلکه در عین حال موجد وحدت معنوی ایران میباشد

تاریخ ادبیات جهان اثر جاویدانی سراغ ندارد که مانند شاهنامه ، در
 طی قرون متمادی توجه عالم ادب را مجذوب خود کرده باشد .

مستشرقین دانشمند روسیه که در متن شاهنامه تحقیقات بعمل آورده
 اند ، در این باره اظهارات حیرت آوری ابراز داشته اند که در اینجا برای
 نمونه بچند فقره از آنها اشاره میشود :

ژوزف اوربلی عضو آکادمی در این باره چنین مینویسد (مؤسسه شرق
 شناسی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی) . « فردوسی ۹۳۴ - ۱۹۳۴ » .

« شعر فردوسی از حیث مطالب و محتویات بی نهایت جاذب و از حیث
 وزن بسیار زیبا و بی نقص است ، گیرندگی و طنین فوق العاده دارد .
 حماسی پهلوانی در شاهنامه بموضوعات بسیار عمیقانه بزمی تبدیل میشود
 این اشعار بزمی ساده و روان و از هر گونه تعقید و تصنع کاملاً آزاد و

بآسانی قابل فهم است و همواره تأثیر عمیقانه خود را می بخشد .
 ن . آدویچ عضو آکادمی مینویسد (روزنامه ووسابر « امیدبخش » قاهره - ژوئیه ۱۹۳۵ ص ۳) « شعر فردوسی مطالب بسیار گوناگونی را شامل است .
 در آنجا وقایع اساطیری و تاریخی ، اتفاقات حقیقی و خیالی ، با لطیفترین
 نوع تغزل و عمیقترین نوع فلسفه اخلاقی و با يك زبان ملی و جاذب و
 صحنه هائیکه بعضا حزن آور و گاهی نشاط انگیز است در هم آمیخته
 و در نتیجه باین گنجینه فرهنگ و ادب ، ثروت بی پایانی بخشیده
 است که ارزش معنوی آن احتیاجات ذوقی تمام سنین عمر را مرتفع
 می سازد . »

از حیث قوت توصیف و عدم تصنع شاهنامه فردوسی تنها يك حماسه
 اساطیری آمیخته ، باوقایع تاریخی نیست بلکه در عین حال آئینه شفافی
 است که ثروت بین المللی تمدن ایرانی را در خود منعکس میسازد
 پهلوانان شاهنامه عموماً قهرمانانی هستند که با ملکات فاضله اخلاقی
 آراسته اند و خود را در اختیار میهن و در خدمت ملت خویش قرار
 داده اند ، اینان بر وظایف خود واقفند و از احساسات پست کاملاً کناره
 جوئی میکنند . هرگز کور کورانه تابع حکمرانان نیستند ، بلکه
 دلاوران بی باکی هستند که در نبردهای « نیکی و بدی » که از اصول
 تعلیمات زردشت است فداکاریها و دلاوریهای آنها سر انجام نبرد دائمی بین
 ایندو عامل را بنفع « نیکی » پایان می بخشد . رستم ، منوچهر و سایر
 پهلوانان ، دلاوریهای شگفت انگیز ابراز میدارند و برای استخلاص و آزادی
 ایران از دست تورانیان جان خود را فدا میکنند .

تجسم خیالی پهلوانان یکی از خصوصیات حماسه های کلیه ملل میباشد
 نبوغ فردوسی در اینست که تصاویر این پهلوانان را با هیجانات روحی آنان
 و توأم با احساسات عمیقانه بشری در اشعار روان و هم آهنگ خویش جلوه گر

ساخته است.

پهلوانان حماسه فردوسی موجودات زنده‌ای هستند که آمال و افعال آنان بر روی تجارب زندگی و عقل راسخ و پیروی از حقیقت و راستی استوار گشته و بهمین جهت است که شاهنامه در تمام دنیا شهرت یافته و جنبه ملی پیدا کرده است. انتقاد و توصیف نمیتواند هر گز چیزی از ارزش حقیقی شاهنامه کاسته و یا بر آن بیفزاید این اثر زیبای ذوق و هنر از حیث انسجام شعری و زنده بودن قهرمانانش در میان بهترین آثار ادبی جهان مقام ارجمندی دارد و از حیث مقصد غائی و مطالب نیز نیز با اینکه هشت برابر (دایلیاده هومر) است در نوع خود نیز بی نظیر میباشد. این حماسه عالی ایرانی از وقایع متفرقه تاریخی و صحنه های منفرد ترکیب نمییابد بلکه تمام آن ترکیبی تشکیل میدهد که اجزاء آن بسیار استادانه تنظیم یافته در عین لطافت و زیبایی همان مقصد کل را تعقیب میکنند.

مورخ مستشرق روسی ب. ۱۰. برتلس در مقاله «فردوسی و شعرش» (مؤسسه شرق شناسی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی) «فردوسی ۹۳۴ - ۱۹۳۴ ص ۱۰۴» باین نکته اشاره میکند: «از کلیه حماسه عالی شاهنامه حتی يك واقعه کوچک نمیتوان حذف کرد که مانع جریان فکر نباشد زیرا وقایع بطور منطقی و از روی کمال مهارت با همدیگر پیوسته اند و بدیهی است که استادی و طبعی موزون و هنرمند میبایست تا تمام اجراء شاهنامه را در قالب واحدی بریزد و چنین هماهنگی شکفت انگیزی بدان ببخشد». پهلوانانیکه نبوغ فردوسی آنها را جاندار ساخته است مانند مبدلهای زنده‌ای از طرف ملل قفقاز و اروپا تقلید شده اند.

فولکلوریست ارمنی ك. آ. ملیک اوهانجانیان در مقاله «قرینه حماسی شاهنامه در فرهنگ معنوی دهقان ارامنه» (مؤسسه تاریخی و مدنی ارمنستان

شوروی ۱۹۳۴ تلخیص بزبان روسی ص ۲۴۰) مینویسد: «ادبیات ارمنی نظائر پهلوانان شاهنامه را دوست داشته و آنها را بخود اختصاص داده و در فولکلور خود داخل کرده است این ادبیات پهلوانان ایرانی را با پهلوانان خود منسوب گردانیده و بر آنان لباس ملی پوشانیده و شخصیت ارمنی بدانها داده است. پهلوانان نیرومند ایرانی چون رستم زال و سایرین در نظر ملت ارمنی بیگانه و دشمن نیستند، بلکه از نسل پهلوانان ازمنی ساناسار و باغداسار و داودسسونی و «جنو و اوهان» (اوهان خوش آواز) میباشند».

البته وجود نظائر حماسه ایرانی در میان ارمنی‌ها و همچنین اشتراك اسلوب شعر فردوسی با اسلوب شعر تاروستا ولی شاعر گرجی سرانیده منظومه «پهلوان پلنگینه پوش» با بودن عوامل متعدد و مشترك تاریخی و سیاسی و اقتصادی، طبیعی بنظر میرسد آنکه بیشتر شایان توجه و اهمیت است وجود نظیر حماسه ایرانی است در حماسه ملی و روسی، این امر ابتدا در نیمه دوم قرن نوزدهم بوسیله محقق ومدون ادبیات روسی و. و. استماسوف و مولر بثبوت رسیده است

مثلا افسانه روسی «روسلان لازارویچ» (روسلان پسرلازار) از حیث نام قهرمان وار جهت مندرجات عمومی و سایر خصوصیات مانند يك روایت دیگر از داستان پهلوانی رستم زال میباشد. از مقایسه حماسه های پهلوانی دیگر روسی از قبیل (ایلیا مورومچ) و «پهلوان دونای» و غیر آنها با صحنه های جداگانه شاهنامه فردوسی اشتراك آنها از حیث موضوع بخوبی روشن میشود. این قول که روسها حماسه های پهلوانی و داستان های خود را از ملل شرق اقتباس کرده اند از طرف دانشمندان اروپای غربی پذیرفته شده ولی در میان ادبای روس بساعت مباحثات و مشاجرات پر حرارتی گشته است مخالفین باین استناد میکنند که اساطیر و حکایات حماسی ملی میتواند در

میان ملل تحت تأثیر وقایع و آمال و تصورات ملی مانند ارتقاء معنوی انسان بوجود آید و لازم‌هاش این نیست که حتماً از اساطیر و داستانهای حماسی ملل دیگر اقتباس شده باشد. و چون کلیه ملل در طی مراحل نشوء و ارتقاء تقریباً یکسان می‌باشند در اینصورت نه تنها اساطیر و افسانه‌های مللی که در دوره‌های ماقبل تاریخ باهم مجاورت و ارتباط داشتند بلکه داستانهای حماسی مللی که که هیچگونه ارتباط تاریخی باهم نداشته‌اند نیز ممکن است باهم‌دیگر مشابهتی داشته باشند.

البته این فرضیه در صورت درست بودن هم با فرضیه اقتباس منافات ندارد و تنها برای اینکه موضوع بهتر و کاملتر روشن شود، تحقیقات علمی متمادی و عمیقانه لازم است ولی از طرف دیگر هم تعیین علمی عصر تاریخی و طرقتی که بوسیله آن موضوعهای شرقی وارد روسیه قدیم گشته‌اند، بامشکلات غیر قابل حلی مواجه می‌شود زیرا تاریخ روسیه بخصوص برای دوره قبل از میلاد آن منابع بسیار کم دارد.

تاریخ معاصر در خصوص زندگی و تمدن مللی مانند آوارها و خزرها و بچنگ‌ها که در جنوب روسیه زندگی کرده و میتوانسته‌اند واسطه انتقال افسانه‌های ایرانی بروسیه گردند. معلومات کافی ندارند. از طرف دیگر این نقطه را نیز نباید از نظر دور داشت که تدوین افسانه‌های ملی و حماسی روسی و ادخال آنها در تحت قواعد و اصول علمی از قرن نوزدهم شروع شده است.

اساطیری که در قرن‌های گذشته سطور شفاهی از نسلی بنسلی منتقل میشده است، بعدها در روح و قالب مسیحیت ریخته شده و حتی قسمتهائی از آنها فراموش شده و یا تغییر یافته، و تنها وقایع و روایات دگرگونی از آنها باقی

مانده است. و این کیفیت باعث شده است که نظریهٔ دخول موضوعهای ایرانی در حماسه ملی روس از طرف دانشمندان روسیه مورد قبول واقع نشود. با اینهمه ایران شناس روسیه شوروی ف. آ. روزنبرگ در شرح ترجمهٔ منتخبات منظوم شاهنامه بربان روسی تصریح می‌کند که پهلوان محبوب حماسه ملی روس «ایلیامورومچ» دورترین کپیته ناشیانه «رستم» حماسه ملی ایرانی می‌باشد. (فردوسی - منتخبات شاهنامه. از انتشارات آکادمی ص ۱۰۳)

مورخ دیگر آ. آ. داماسکوویچ در مقالهٔ بیلیوگرافیک «تاریخ تفحص شاهنامه» (مؤسسه شرق شناسی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی. فردوسی ۹۳۴ = ۱۹۳۴) می‌نویسد: «با وجود این دربارهٔ امکان نفوذ شرق در افسانه‌های قهرمانی روس و اقتباس غرب از آنجا دلایل موار معقول و اساسی بنظر می‌رسد»

عده زیادی از محققین این موضوع و از آن جمله استاسوف و میلر بر آنند که حکایات شرقی بعد از حملهٔ تاتارها (چنگیز و باطو) بروسیه: در این سر-زمین وارد شده است. این عقیده بیشتر میتواند مورد قبول واقع شود. زیرا مسلم است که این عمل اقتباس بدون انتشار مواد، وقت طولانی لازم دارد و چنین عصری تنها در زمان تسلط تاتارها پیش آمد. زیرا مدت استیلای آنها بر روسیه قریب سه قرن طول کشید

پس از سقوط حکومت قیپچاقها ملل مختلف و متفرقه‌ای از نژاد ترک و مغول باقی ماندند که آنها هم در جنوب روسیه و نواحی مجاور آن نشین گزیدند و در قرنهای بعد با بومیان اصلی مخلوط شدند.

جای هیچگونه شکی نیست که روایات شاهنامه در میان این ملل که خود باقیماندهٔ سپاهیان طوایف مختلف مهاجمین مغولی بودند مقبول و متداول بوده است. و این نظر از طرف آ. ی. سامایلوویچ (مؤسسه شرق شناسی آکادمی

علوم اتحاد جماهیر شوروی. فردوسی ۹۳۴ - ۱۹۳۴ = ۱۹۳۴ (ص ۱۶۷) با بیان ذیل تأیید می‌شود: «شاهنامه فردوسی و پهرمان حماسه ایران، از قرون متبادلی تا عصر جدید در میان نویسندگان و خوانندگان طبقات حاکمه دول ترک آسیای مرکزی قبول عامه یافته بود. پهلوانان این حماسه را طبقات عامه یسواد این نواحی نیز می‌شناختند.»

علاوه بر این خود مغولها نیز پس از استیلا بر ایران و ایجاد چنان صفحات خونین در تاریخ تمدن بشری تحت تأثیر حماسه ملی ایران واقع شدند و بعدها هم یکی از بزرگترین عوامل انتشار و تعمیم آن در میان ملل دیگر گشتند..

شاهنامه یادگار نفیس تمدن ایران قدیم میباشد: یادگاری که مانوق آن متصور نیست. شاهنامه برای ملل قدیم مشرق که نسبت عمده آنها مدتهاست از صحنه تاریخ بیرون رفته‌اند یک نوع خزینة ثروت معنوی بشمار میرود فردوسی در شاهنامه با یادآوری گذشته پهلوانی ایران حسن فرود ملی را در ایرانیان تقویت کرده و روح مبارزه را در راه غلبه نیکی، بره‌بندی، و نور بر ظلمت بر نسل‌های آینده ایرانی القاء می‌کند. منظومه شاعر مانند زندگانی اوشاف و درخشان است. پی‌های استواری که شاعر افکنده است بعدها بازندگانی ملت ایران توأم گشته و با قبول صفت جاویدانی، این گفته شاعر صورت وقوع یافته است

نپریم از این پس که من زنده‌ام که تخم سخن‌وا پراکنده‌ام
چند قرن بعد در یک دوره تاریخی دیگر و در یک محیط دیگر شاعر بزرگ
ملت روس آ. س. پوشکین همان فکر را با کلمات زیر تکرار میکند:
« بسپرد تسم لیک ماند روان پس از مرگ من در سخن جاودان»

بگیتی بجا تا سخن پروریست براکنده نامم بهر کشوری است، (۱)
 قرن‌ها گذشت تابشیریت متمدن امروزه روزیکه جشن هزاره تولد فردوسیرا
 برپا می کرد ناظر تحقق افکار و پیشگوئیهای وی گشت.
 زمان که هرچه را درپیش خود بیند باولع تمام می بلعد کاخهای بلند و مجسمه
 های گرانبهای پادشاهان را خاک کرد و آنرا بهواداحتی نقوش و خطوط
 برجسته آنان نیز که برروی صخره های بزرگ نقش شده بود معدوم شد و ازین رفت
 ولی نام شاعر بزرگ و اشعار جاویدان او زنده مانده و تاجهان است بانهایت افتخار
 خواهد زیست،

میشترق آلمانی هانس شرور بر این عقیده است که فردوسی ایران را
وارد ادبیات جهانی کرد و او خود چون پلی در میان گذشته و آینده قرار
گرفته است.

سراینده هنرمند شاهنامه با اینکه خود مسلمان بود داستان پهلوانان آتش-
 پرست را نیز بنظم آورده و بدینوسیله در عصریکه افکار متجدد بازنجیرهای
 محکم فانائیزم بسته شده بود خود را طرفدار آزادی عقاید و مسامحه درباره ادیان
دیگران معرفی کرده است.

فردوسی از زیر تاریکی های قرون عقل را ستوده و شخصیت انسان را که دارنده
 آنست بالا برده و گفته است:

د خرد افسر شهریاران بود خرد زیور نامداران بود

خرد زنده جاودانی شناس خرد مایه زندگانی شناس ،

آیا کسی میتواند بهتر از فردوسی از نعمتهای ایزدی قدرشناسی کند؟

امروز میهن و ملت او هرچراغی را که برای علم و تمدن بیفروزد بمنزله آن
 است که یکی از آمال این شاعر بزرگ را عملی کرده و برپیمان وفاداری سراینده
 نامی وفادار مانده است.